

## بررسی اصول یگانه‌انگاری بی‌قانون دانلد دیویدسن

تاریخ دریافت      تاریخ پذیرش  
۹۴/۹/۱۴          ۹۴/۱۲/۹

محمد کاظم رضازاده جودی\*

### چکیده

یگانه‌انگاری بی‌قانون دیویدسن، یکی از تبیین‌های فیزیکی‌الیستی از ذهن، ویژگی‌ها و حالات ذهنی است. این دیدگاه، تمامی رویدادها را به لحاظ وجودی، رویدادی فیزیکی می‌داند که دارای توصیف‌های فیزیکی و ذهنی‌اند؛ با این حال، حالات ذهنی به حالات فیزیکی تحویل برده نمی‌شود. از آنجا که حالات ذهنی، واجد ویژگی‌های فیزیکی‌اند، با حالات فیزیکی، رابطه‌ای علی دارند، اما این رابطه، در خصوص حالات ذهنی التفاتی، قانونمند نیست. رابطه حالات ذهنی و فیزیکی، بر اساس نظریه وقوع تبعی تبیین می‌شود. در این مقاله، ابتدا اصول یگانه‌انگاری بی‌قانون، مانند تعامل علی، قانونمندی علیت، قانونمندی نبودن امور ذهنی و وقوع تبعی را تبیین می‌کنیم و سپس با طرح اشکالاتی مانند لزوم صادق بودن واقعی قوانین، ممکن نبودن تعیین چندجانبه معلول‌های علل فیزیکی و ذهنی، کفایت نظمی قانونمند در تبیین رابطه پدیده‌ها، تبیین علیت بر اساس شرطی‌های خلاف واقع و ناسازگاری نبود قوانین رابطی که دو حوزه فیزیکی و ذهنی را به یکدیگر مرتبط کند، نظریه وقوع تبعی و ... را بررسی و نقد می‌کنیم.

**کلیدواژه‌ها:** یگانه‌انگاری بی‌قانون، عقلانی‌سازی، وقوع تبعی، حالات ذهنی، این‌همانی مصداقی، علیت، دانلد دیویدسن.

## مقدمه

یگانه‌انگاری غیرقانونمند (anomalous monism) دیویدسن، یکی از دیدگاه‌های فیزیکیالیستی درباره ذهن و بدن و علّیت ذهنی به طور اخص است. پرسش اساسی علّیت ذهنی آن است که ذهن چگونه می‌تواند با جهانی که اساساً فیزیکی است رابطه‌ای علّی داشته و بر آن تأثیر بگذارد؛ هرچند این، مشکلی عمده در دیدگاه‌های فیزیکیالیستی معاصر است، اما مطرح‌شدن بسیاری از مباحث اخیر درباره این موضوع، متأثر از یگانه‌انگاری بی‌قانون دیویدسن بوده و از دیدگاه او نشئت گرفته است (دیویس، ۱۳۹۱: ۱۲۶). بر اساس این دیدگاه، فقط یک جوهر وجود دارد و آن جوهر فیزیکی است. جوهر فیزیکی دارای دو نوع توصیف مختلف است: توصیف فیزیکی، ت

(. اما هر توصیفی از آن رو بر یک رویداد وصف ذهنی.

منظور از یگانه‌انگاری آن است که تمامی رویدادها از نظر مصداقی، رویدادهایی فیزیکی‌اند، اما پاره‌ای از این رویدادها، به نحو ذهنی توصیف می‌شوند. به بیان دیگر، ذهنی‌بودن یک رویداد، وابسته به ویژگی‌های وجودشناختی ذهنی آن نیست، بلکه به جهت نحوه توصیفی است که از یک رویداد فیزیکی می‌شود (Davidson, 1991:387-388) صدق می‌کند که آن رویداد دارای ویژگی خاصی است. بنابراین، ذهنی‌بودن یک رویداد راجع است به اینکه آن رویداد، ویژگی‌های ذهنی دارد.

بی‌قانونی آن نیز، به این دلیل است که هرچند قوانین دقیق و استثناناپذیری در علوم پایه و به‌خصوص فیزیک وجود دارد که بر اساس آن، می‌توان روابط پدیده‌ها را، در یک سیستم فیزیکی بسته، تبیین کرد، اما در روان‌شناسی، قوانین روان‌فیزیکی دقیقی وجود ندارد که میان ویژگی‌های ذهنی با توصیف ذهنی، و ویژگی‌های فیزیکی با توصیف فیزیکی ارتباط برقرار کند. از این‌رو نمی‌توان روان‌شناسی را به فیزیک تحویل برد. دیدگاه دیویدسن را «این‌همانی مصداقی» (token-token identity) نیز می‌نامند که بر اساس آن هر رویداد جزئی ذهنی با یک رویداد جزئی فیزیکی در سطح مصداق، یکی هستند، اما انواع ذهنی با انواع فیزیکی یکی نیستند. این نظریه در مقابل نظریه این‌همانی نوعی است که تأکید می‌کند هر نوع حالت ذهنی، با نوع معینی از حالت فیزیکی این‌همانی دارد.

به این نظریه، یگانه‌انگاری غیرتحویلی نیز گفته می‌شود. زیرا حد وسطی میان مادّی‌گرایی افراطی و دوگانه‌انگاری شدید در رابطه ذهن و بدن است. از سویی نمی‌خواهد با تحویل حالات

ذهنی به حالات صرفاً فیزیکی، واقعیت امور ذهنی را به نحو ذهنی بودن انکار کند و از سوی دیگر، این حالات را به نفس مجرد دکارتی نیز بر نمی‌گرداند. به تعبیر دیگر، غیرتحویلی بودن آن، از این رو است که نه تنها این نظر را، که صفات ذهنی غیر از صفات فیزیکی نیستند، نمی‌پذیرد، بلکه معتقد است صفات ذهنی نوعاً متفاوت از صفات فیزیکی هستند و به لحاظ وجودی، قابل تحویل به آنها نیستند. بنابراین، فقط جوهرها و رویدادهای فیزیکی وجود دارند. اما این جوهرها و رویدادها، دو نوع ویژگی بسیار متفاوت دارند؛ ویژگی‌های فیزیکی و ویژگی‌های ذهنی غیر فیزیکی.

### ۱. تبیین و بررسی اصول یگانه‌انگاری بی‌قانون

دیدگاه دیویدسن بر اصولی چند استوار است. در اینجا مهم‌ترین این اصول، ابتدا به روشنی تبیین، و سپس نقدهایی بر آنها مطرح می‌شود.

#### ۱.۱. اصل تعامل علی

به باور دیویدسن، امور ذهنی، ذاتاً (یعنی از آن حیث که ذهنی‌اند و بدون وابستگی به رویدادهای فیزیکی پایه) نمی‌توانند نقش علی داشته باشند. اما این بدان معنا نیست که به طور مطلق، علیت آنها نفی شود. لذا وی می‌کوشد، میان این دو دیدگاه متعارض، به این نحو جمع کند که امور ذهنی، واجد ویژگی‌های فیزیکی‌اند و از همین رو با پدیده‌های فیزیکی، رابطه‌ایی علی دارند و می‌توانند، علت رویدادهای فیزیکی باشند و باعث تغییر در آنها شوند. وی دلایل شخص برای اعمال خود را، علل آن اعمال می‌داند که نمونه‌ایی از علیت ذهنی است. به نظر وی، دلیل انجام دادن یک عمل، علت آن عمل است. به این معنا که در فرآیند عقلانی‌سازی (rationalize) یک عمل، از دلیل استفاده می‌شود. مثلاً در پاسخ به این پرسش که سعید چرا آن گونه عمل کرد، دلیلی که عمل او را عقلانی یا توجیه می‌کند، همان علت عمل او است. به باور وی، تمایل به عمل و باور به نحوه تحقق عمل که به عنوان دلیل عمل ذکر می‌شوند، می‌توانند علت عمل نیز باشند. در مثال قبلی، گفته می‌شود سعید به دلیل آنچه می‌خواست و به آن باور داشت، به گونه خاصی عمل کرد. تعبیر به دلیل، در واقع، علت عمل سعید، یعنی همان میل و باوری را که موجب تحقق عمل شده‌اند، بیان می‌کند. لذا دلایلی که افراد برای تبیین و توجیه اعمال خود بیان می‌کنند، معمولاً علت آن اعمال محسوب می‌شوند. البته میان عقلانی‌سازی و تبیین علی

امور فیزیکی، تمایز وجود دارد و دیویدسن برای بیان رابطه دلیل و عمل، از واژه «عقلانی‌سازی» استفاده می‌کند. برای روشن شدن عقلانی‌سازی، توجه به تبیین در یک رویداد فیزیکی، بر اساس رویداد فیزیکی دیگری روشن‌تر است: برای مثال، در تبیین جوشیدن آب، شعله آتش بیان می‌شود. در این مثال، علت جوشیدن آب بیان شده، اما جوشیدن، عقلانی یا توجیه نشده است. زیرا شعله آتش عاملی شخصی نیست، اما در جایی که عاملی شخصی حضور دارد، عقلانی‌سازی یا توجیه نقش علی ایفا می‌کند. بنابراین، در عقلانی‌سازی دو عنصر وجود دارد: ۱. میل و گرایش به عمل با توصیفی خاص، به همراه باور به اینکه، این عمل، آن توصیف را محقق خواهد کرد؛ ۲. میل و گرایشی که به عنوان دلیل عمل ذکر می‌شوند. در واقع، علت آن عمل است (Davidson, 2001:3-4).

### بررسی علّیت دلیل

این ادعای دیویدسن، که دلایل، علت اعمال و رفتار افراد هستند، به نظر موجه می‌رسد. زیرا اگر رابطه دلیل با عمل، علت انجام دادن آن عمل نباشد، پس چگونه محقق خواهد شد؟ مثلاً هنگامی که سعید می‌خواهد برای سخنی که به دوستش گفته و موجب آزرده‌گی خاطر او شده، از او عذرخواهی کند و باور دارد که عذرخواهی او مشکل را حل خواهد کرد (و این کار را می‌کند) خواست و تمایل سعید برای بهبود رابطه خود با دوستش، با باور او به اینکه با عذرخواهی این امر انجام خواهد شد، دقیقاً مشابه تبیینی علی است. زیرا اگر او نمی‌خواست یا باور به اصلاح از این طریق نداشت، اقدام به این عمل نمی‌کرد. اما با این حال، این ادعا در معرض اشکالات متعددی است، از جمله:

الف. در بسیاری از مواقع، وقتی از فردی پرسیده می‌شود «علت انجام دادن کاری که کرده چیست؟» او پاسخ می‌دهد، هیچ علتی نداشته و فقط می‌خواست است آن را انجام دهد. نورمن مالکم، با ذکر مثال‌های متعدد، مفهوم علّیت در جملات مختلف را بررسی می‌کند و این نتیجه را می‌گیرد که میل، خواست و هدف فرد نمی‌توانند نقش علی در پدید آوردن اعمال وی ایفا کنند (Armstrong, 1984: 69-74). لذا عمل فرد، می‌تواند بدون هیچ‌گونه علّیتی به معنای هیومی آن تحقق پذیرد.

اما در پاسخ این به استدلال باید متذکر شد، در چنین مواقعی، مفهوم نفی علیت آن است که عامل الزام‌آور بیرونی وجود ندارد و این نفی نوعی از علیت است. اما نفی مطلق علیت نیست. زیرا در این مواقع، ممکن است فرد، تحت اجباری روانی قرار داشته باشد و خواست او برای انجام‌دادن عمل خود، با باور به اینکه این عمل، بهترین عمل در آن موقعیت است، نقش علی در پدیدآوردن عمل داشته باشد.

ب. دیویدسن دلیل یا عقلانی‌سازی را علت اعمال می‌داند، اما باید توجه داشت که هر رابطه علی، بنا به نظر هیوم، مصداقی از نظم کلی طبیعی است؛ به این معنا که هر گزاره‌ای که بیانگر رابطه علی میان دو رویداد خاص باشد، مستلزم قانونی علی است و هر رویدادی، فقط در صورتی می‌تواند علت رویداد دیگری باشد که آن دو رویداد مندرج تحت یک قانون کلی باشند؛ اما برای اینکه فردی رابطه خود را با دوستش از طریق عذرخواهی اصلاح کند، قانون مشخصی وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، عقلانی‌سازی عمل را، نمی‌توان از طریق گزاره‌هایی بیان کرد که متضمن قوانین دقیقی باشند که امکان پیش‌بینی بر اساس آنها فراهم شود.

دیویدسن در پاسخ به این اشکال، به دو سطح از علیت اشاره می‌کند: علیت در سطح پایین و بالا. علیت در سطح پایین مربوط به رویدادهای جزئی (particular events) است. گزاره‌های علی جزئی، رابطه علی را که میان رویدادهای جزئی برقرار است، توصیف می‌کنند؛ این رابطه با صرف نظر از توصیفی که از آنها می‌شود، برقرار است؛ مثلاً در گزاره شعله آتش، علت جوشیدن آب است، پدیده‌هایی که با شعله آتش توصیف شده، با پدیده‌هایی که با جوشیدن آب وصف شده، مرتبط است؛ در این مورد، خود این دو پدیده با هم رابطه‌ای علی دارند و علیت در سطح وجودی میان آن دو رخ می‌دهد و صرفاً به واسطه نحوه توصیف آنها یا ویژگی‌هایی که در توصیف به کار برده شده نیست؛ این نوع رابطه به وسیله قوانین علی، پشتیبانی می‌شود. لذا به نظر دیویدسن، «این گفته هیوم که جمله «الف علت ب است» متضمن وجود قانونی علی است، می‌تواند به دو معنا باشد: ۱. جمله «الف علت ب است» مستلزم وجود قانون خاصی است که در آن قانون، محمولاتی که در «الف» و «ب» به کار رفته‌اند، ظاهر می‌شوند؛ ۲. جمله «الف علت ب است» مستلزم آن است که قانونی علی وجود دارد که توصیف‌های صادق الف و ب، مصداقی از آن هستند. بر اساس هر دو تفسیر از سخن هیوم، گزاره‌های علی جزئی مستلزم قوانین‌اند... تفسیر

دوم با بیشتر تبیین‌های علی و عقلانی‌سازی به‌روشنی سازگار است» - (Davidson, 2001: 15-16).

ج. اشکال دیگری که بر علیت عقلانی‌سازی وارد می‌شود، آن است که صدق قوانین باید، صدقی واقعی باشد، نه بر اساس واژه‌هایی که بیان‌کننده آنها هستند؛ به تعبیر دیگر، گزاره‌هایی که حاکی از قوانین طبیعی‌اند، باید صدقشان تألیفی باشد نه تحلیلی؛ اما به نظر می‌آید، عقلانی‌سازی‌ها، صرفاً بر اساس تعریف صادق‌اند. یعنی نوعی ارتباط منطقی و مفهومی میان عقلانی‌سازی و عملی که تبیین می‌شود، وجود دارد و همین، سبب می‌شود عقلانی‌سازی نتواند مصداقی از قانون باشد و علت عمل گردد.

مالکم در استدلال مشابهی، این اشکال را به این صورت مطرح می‌کند که میل و خواست، اموری التفاتی‌اند و متعلق به چیزی یا شخصی هستند؛ لذا علیت به معنای مصطلح آن، در این نوع صفات، اساساً مفهومی ندارد. زیرا در علیت، رابطه علت با معلول، مفهومی نیست بلکه وجودی است؛ به این معنا که علت و معلول باید وجود جداگانه‌ای از یکدیگر داشته باشند و هیچ یک منطقیاً مستلزم دیگری نباشند، چنان‌که رابطه امیال و باورهای شخص با اعمال او چنین است. دیویدسن در پاسخ، به سطح بالاتر علیت اشاره می‌کند و آن سطحی است که تبیین‌های علی در آن مطرح می‌شود؛ این تبیین‌ها، دربردارنده استدلالی قیاسی است که در علوم تجربی رایج است و شامل دو مقدمه است: مقدمه اول، بیان‌کننده قانونی است که رابطه علیت را توصیف می‌کند و این همان قوانین دقیق، به نظر دیویدسن، است. مقدمه اول بیانگر دو چیز است: ۱. هر قانون یا تبیین علی، گزاره کلی صادقی است که استثناپذیر است و با جهان به عنوان یک سیستم فیزیکی بسته و کامل رفتار می‌کند و با عبارت «در شرایط متعارف» (ceteris paribus) بیان نمی‌شود؛ ۲. هر تبیین علی باید گزاره شرطی خلاف واقع را حمایت کند. گزاره شرطی خلاف واقع به این معنا است که اگر گفته شود الف علت ب است، گزاره شرطی اگر الف نباشد، ب تحقق نمی‌یابد نیز باید صادق باشد. با توجه به این شرطی، اگر علتی نباشد، معلولی نخواهد بود. یعنی معلول صرفاً به دنبال علت نمی‌آید، بلکه برای تحقق خود وابسته به علت است. لذا وجود علت برای تحقق معلول، طبیعتاً ضروری است (مسلمین، ۱۳۸۸: ۲۸۰). مقدمه دوم گزاره‌ای جزئی است که وقوع رویدادی را توصیف می‌کند که علت است. از این دو مقدمه، وقوع معلول به عنوان نتیجه استدلال، حاصل می‌شود. برای مثال، اگر آهن گرم شود، منبسط می‌شود، اما این آهن گرم شده است، پس این آهن منبسط شده است.

نتیجه در این قیاس استثنایی، خود رویداد نیست، بلکه گزاره‌ای است که رویدادی را توصیف می‌کند و از دو گزاره دیگر استنتاج شده است. لذا دیویدسن معتقد است تبیین‌های علی، فقط میان گزاره‌ها صورت می‌گیرد که رویدادها را توصیف می‌کنند نه میان خود رویدادها که پدیده‌های غیرزبانی‌اند. این نکته نیز روشن است که امکان تبیین علی، وابسته به نحوه توصیف رویدادها است. لذا چنانچه توصیف‌ها تغییر کند، مفهوم قانون علی نیز تغییر خواهد کرد. بنابراین، اگر دو رویداد به نحو علی با یکدیگر مرتبط باشند، باید قوانین فیزیکی دقیقی وجود داشته باشند که آن دو رویداد را شامل شوند و آن دو ضمن آنها قرار گیرند. به عبارت دیگر، هر کدام از علّت و معلول باید دارای توصیف‌هایی باشند که بتوانند مصداقی از یک قانون فیزیکی باشند. حال با این توضیح، دیویدسن به اشکال مطرح‌شده پاسخ می‌دهد. اشکال بیان می‌کرد که علّت و معلول باید وجودی مجزا از هم داشته باشند و منطقیاً مستلزم یکدیگر نباشند. اما در تبیین عمل بر اساس امیال، این دو منطقیاً وابسته به یکدیگرند. لذا چنین تبیینی، تبیین علی نیست. دیویدسن در پاسخ به این نکته اشاره می‌کند که ممکن است توصیف یک رویداد به نحوی باشد که بیانگر آن باشد که آن رویداد منطقیاً مربوط به رویداد دیگری است. اما باید توجه داشت که چنین توصیفی نمی‌تواند بیانگر آن باشد که این دو رویداد نمی‌توانند در واقع رابطه علّت و معلولی با یکدیگر داشته باشند. به بیان دیگر، فقط توصیف رویدادها، از نظر منطقی با یکدیگر مرتبط می‌شوند و این نافی آن نیست که رویدادها علاوه بر توصیف‌ها، از نظر وجودی با یکدیگر مرتبط باشند. (see: Davidson, 1995: 6). به همین سبب، تبیین اعمال به حسب امیال و خواسته‌ها باید متضمن توصیف‌هایی باشد که بتوانند مصداقی از قوانین دقیق باشند و این قوانین دقیق، همان قوانین فیزیکی‌اند. بنابراین، توصیف‌ها باید توصیف‌های فیزیکی باشند. به نظر وی، امور ذهنی غیرالتفاتی، یقیناً از قوانین خاص و دقیق پیروی می‌کنند، اما امور ذهنی التفاتی، به طور کلی تابع قوانین خاصی نیستند. لذا برقراری رابطه علّت میان آنها، یا میان آنها و رویدادهای فیزیکی را نمی‌توان بر اساس قوانین مشخص و دقیقی ارزیابی کرد. این دیدگاه در ادامه مقاله روشن می‌شود.

### ۲.۱. اصل قانونمندی علّت

بر اساس این اصل، چنانچه دو رویداد به نحو علی به یکدیگر مرتبط باشند، باید قوانین دقیقی وجود داشته باشد که آن دو رویداد را شامل شود. به تعبیر دیگر، هر یک از علّت و معلول باید

واجد توصیف‌هایی باشند که بتوانند مصداقی از یک قانون دقیق باشند. قانون دقیق، استثناپذیر است و با تعبیر «در شرایط متعارف»، بیان نمی‌شود. قوانین غیرعلی، از نوع قوانین در شرایط یکسان هستند. یعنی ممکن است شرایط بیرونی یا مقدم بر پدیده، بر آنها تأثیر بگذارد. در فیزیک، رابطه علی میان دو پدیده، بر اساس هم‌زمانی علت و معلول و مجاورت مکانی آن دو تحقق می‌یابد، اما تبیین‌هایی که در علوم انسانی و به‌ویژه روان‌شناسی مطرح می‌شود، از قوانین در شرایط متعارف هستند. زیرا صدق آنها وابسته به شرایط متعددی است که احیاناً خارج از موضوع است و احصاء آنها عملاً ناممکن است. لذا چنین قوانینی استثناپذیرند.

اما قانون دقیق بیانگر مجموعه‌ای از شرایط پایدار است. به نظر دیویدسن، فقط قوانین فیزیکی، قوانین دقیقی هستند که از دخالت عوامل غیرفیزیکی در امان‌اند. زیرا همه پدیده‌ها از عناصر بنیادین فیزیکی تشکیل شده‌اند و این عناصر و روابط میان آنها، از قوانین دقیق تبعیت می‌کنند و این قوانین‌اند که رفتار همه پدیده‌ها را متعین می‌سازند. به تعبیر دیگر، جهان فیزیکی به لحاظ علی، جهانی بسته است. یعنی همه رویدادهای فیزیکی، علی فیزیکی دارند که برای پدیدآوردن آنها کفایت می‌کنند، لذا معلول‌های فیزیکی، هیچ‌گاه نیازمند علی غیرفیزیکی نیستند. این اصل، محور اساسی یگانه‌نگاری بی‌قانون دیویدسن است. به اعتقاد وی، آنچه وجود دارد جهانی فیزیکی است که به گونه‌های متفاوتی توصیف‌پذیر است که شامل توصیف‌های ذهنی و فیزیکی است. بر اساس اصل اول، پدیده‌های ذهنی به نحو علی به رویدادهای فیزیکی مرتبط‌اند. برای این ارتباط باید قوانین دقیقی وجود داشته باشد که شامل چنین رویدادهایی شود و این قوانین باید قوانینی فیزیکی باشند (اصل دوم). به عبارت دیگر، باید توصیفی فیزیکی از هر رویداد ذهنی وجود داشته باشد که آن رویداد ذهنی بتواند به واسطه آن توصیف، ضمن قانون فیزیکی دقیق قرار گیرد. لذا رویدادهای ذهنی باید همان رویدادهای فیزیکی باشند. برخلاف دوگانه‌نگاری، در این دیدگاه، دو نوع رویداد وجود ندارد.

### بررسی اصل دوم

الف. بر اساس آنچه گفته شد، لازمه دیدگاه دیویدسن در علّیت رویدادهای ذهنی آن است که این نوع رویدادها، فقط به حسب ویژگی‌های فیزیکی خود، می‌توانند نقش علی داشته باشند، نه به جهت ویژگی‌های ذهنی که واجد‌آند. به عبارت دیگر، امور ذهنی از آن‌رو که پدیده‌هایی ذهنی‌اند، علّیتی نسبت به پدیده‌های دیگر، چه ذهنی یا فیزیکی، ندارند، بلکه فقط



از آن‌رو که مصداقی از یک قانون فیزیکی دقیق هستند و از این طریق، واجد ویژگی‌هایی فیزیکی‌اند، می‌توانند نقش علی داشته باشند. به تعبیر جیگون کیم، تفسیر دیویدسن از پدیده‌های ذهنی، مستلزم آن است که «رویدادها فقط از آن حیث که مصداقی از قوانین فیزیکی هستند، می‌توانند علت و معلول باشند» (Kim, 1995: 13)؛ و این دقیقاً به معنای بی‌اثربودن و نقش علی نداشتن ویژگی‌های ذهنی نسبت به رویدادهای فیزیکی است.

اما به نظر دیویدسن، این اشکال وارد نیست. زیرا چنان‌که قبلاً نیز گفته شد، از نظر وی، روابط علی میان رویدادها، علی‌رغم توصیف‌های آنها برقرار است. البته رویدادها، از آن حیث که به نحو خاصی توصیف شده‌اند، مصداقی از قانون می‌شوند، اما این به آن معنا نیست که یک رویداد چون توصیف شده است، فقط از این جهت، علت رویدادی می‌گردد؛ بلکه علت در امور جزئی در سطح وجودی میان آنها هست. بنابراین، به باور دیویدسن، اینکه همه رویدادهای ذهنی، دارای توصیفاتی فیزیکی‌اند، البته آنها را جزء جهان فیزیکی قرار می‌دهد؛ اما لازمه این سخن آن نیست که رویدادهای ذهنی، فقط به سبب ویژگی‌های خود، نقش علی دارند. اما با این حال، باز، این پرسش مطرح است که رویدادهای ذهنی، بر اساس کدام ویژگی‌های خود، علت رویدادهای فیزیکی‌اند: ویژگی‌های فیزیکی یا ذهنی؟ دیویدسن از پاسخ به این پرسش طفره می‌رود (مسئله، ۱۳۸۸: ۲۸۸). لذا دیدگاه وی به شبه‌پدیده‌انگاری (epiphenomenalism) منتهی می‌شود که به حسب آن، حالات ذهنی به لحاظ علی بی‌اثرند و هیچ‌گونه تغییری را در جهان پدید نمی‌آورند.

ب. به باور دیویدسن، رویدادهای ذهنی به لحاظ آنکه مصداقی از قانونی فیزیکی‌اند، رویدادهایی فیزیکی محسوب می‌شوند. لذا در وجود و ویژگی‌های خود، وابسته به رویدادهای فیزیکی پایه‌اند و نسبت به آنها وقوع تبعی (supervenience) دارند. حال با فرض وابستگی امور ذهنی به امور فیزیکی پایه و علت امور فیزیکی نسبت به آنها، اساساً چگونه می‌توان برای امور ذهنی نقش علی قائل شد؟ زیرا نیروهای علی جدیدی، علاوه بر نیروهای علی فیزیکی وجود ندارند که برای رویداد ذهنی حاصل شوند (see: Kim, 1996: 232).

ج. از آنجا که جهان فیزیکی از نظر علی، جهانی بسته است و همه رویدادهای فیزیکی عللی فیزیکی دارند که برای تحقق آنها کفایت می‌کنند و دیویدسن نیز به این اصل باور دارد و آن را اساس نظریه خود قرار داده است، لذا علل فیزیکی و ذهنی نمی‌توانند معلول‌های خود را به صورت چندجانبه (overdetermination) تعیین بخشند؛ به این معنا که رویداد واحدی دارای

دو علت مستقل و مجزایی باشد که هر یک به تنهایی برای پدیدآوردن آن کافی باشند. لذا علیت امور ذهنی نسبت به امور ذهنی یا فیزیکی همچنان پرسش‌برانگیز خواهد بود. اما اشکال اساسی به اصل علیت قانونمند آن است که قوانین فیزیکی نیز ممکن است دقیق نباشند. زیرا بنا بر اصل روابط عدم قطعیت هایزنبرگ ( Heisenberg's indeterminacy relations)، امکان‌های مختلفی برای یک سیستم فیزیکی فعلیت می‌یابند که برای تعیین یکی از آن چند امکان، دلیلی وجود ندارد. لذا وی اساساً منکر اصل علیت در پدیده‌های فیزیکی شده است (نک: گلشنی، ۱۳۶۹: ۱۵۴، ۱۵۲). حال، استفاده از قانونمندی علیت در فیزیک به نفع یگانه‌نگاری دیویدسن، با آنکه چنین اصلی خود، محل تردید و انکار است، مصادره به مطلوب خواهد بود.

### ۱.۳. اصل قانونمندنبودن امور ذهنی

بر اساس این اصل، قوانین روانی - فیزیکی دقیقی وجود ندارد که امور ذهنی را به امور فیزیکی مرتبط کند. لذا تحویل وجودی رویدادهای ذهنی به رویدادهای فیزیکی، یعنی یکی دانستن این دو رویداد ممکن نیست. با این حال، هر رویداد ذهنی یک رویداد فیزیکی نیز هست و چون قوانین دقیق تعیین‌گرایانه‌ای وجود ندارند، نمی‌توان امور ذهنی را تبیین و پیش‌بینی کرد (Davidson, 2006: 386)، هر چند این رویدادها ضمن یکی از توصیفات فیزیکی قرار بگیرند. منظور دیویدسن از بی‌قانونی امور ذهنی، مربوط به حالات ذهنی التفاتی مانند باورها، امیال، قصدها و به طور کلی حالاتی که ویژگی دربارگی (aboutness) یا التفاتی (intentionality) دارند، می‌شود. یعنی حالاتی که درباره اشیا و ویژگی‌های آنها است. به این نوع حالات، گرایش‌های گزاره‌ای (propositional attitude) نیز گفته می‌شود. زیرا هر یک از آنها شامل گرایش به یک گزاره‌اند.

نتیجه ادعای دیویدسن آن است که رابطه دقیقی میان انواع حالات ذهنی التفاتی و انواع رویدادهای فیزیکی وجود ندارد. لذا این نوع حالات تبیین‌پذیر و پیش‌بینی‌پذیر نیستند. این سخن، فرض مقدری دارد که دیویدسن آن را توضیح داده است و آن اینکه در رویدادهای فیزیکی، قوانین دقیقی وجود دارد که می‌توان بر اساس آنها این‌گونه رویدادها را تبیین و پیش‌بینی کرد. چنان که پیش‌تر گفته شد، هدف دیویدسن از بی‌قانونی امور ذهنی آن است که اثبات کند هر

رویداد ذهنی، رویدادی فیزیکی نیز هست. باید دید دیویدسن چگونه بر این مطلب استدلال می‌کند.

مقدمات استدلال وی در این خصوص چنین است:

الف. میان رویدادهای ذهنی و فیزیکی (و نیز میان رویدادهای ذهنی با یکدیگر) رابطه علیت هست.

ب. هر رابطه علی باید مشمول یک قانون دقیق باشد.

ج. اما قوانین رابط دقیق روانی - فیزیکی (و نیز روانی - روانی) وجود ندارند و قوانین دقیق، فقط قوانین فیزیکی‌اند.

د. پس رویدادهای ذهنی باید دارای ویژگی‌های فیزیکی باشند که به اعتبار آن مشمول قوانین دقیق قرار گیرند.

ه. هر رویدادی که دارای ویژگی‌های فیزیکی باشد، رویدادی فیزیکی است.

و. پس رویدادهای ذهنی، رویدادهایی فیزیکی هستند.

دیویدسن در توضیح گزاره ج، معتقد است اصول عام حاکم بر دو حوزه امور ذهنی و فیزیکی، به حدی با یکدیگر متفاوت‌اند که وجود قوانین دقیق میان آن دو را غیرممکن می‌کند. وی برای مثال، در خصوص امور فیزیکی، به اصل تعدی طول (transitivity of length) اشاره می‌کند که مفهومی اساسی در نظریه فیزیکی است. بر اساس آن، ویژگی طول در هر پدیده فیزیکی وجود دارد. در حوزه امور ذهنی، اصل محوری، ایدئال عقلانیت (Ideal of rationality) است (ibid:395) که در خصوص حالات التفاتی ذهنی، رکنی اصلی است؛ به این معنا که رفتار هر شخص، دلیلی معقول و قانع‌کننده دارد، مگر آنکه خلاف آن ثابت شود. اسناد هر گونه حالات التفاتی و گرایش‌های گزاره‌ای به موجودی متفکر، منوط به نگرشی کل‌گرایانه به مجموعه باورها، منش و رفتار او است (Davidson, 1994: 232).

حال با توجه به تفاوت بنیادین دو قلمرو ذهنی و فیزیکی، نمی‌توان قوانین دقیقی یافت که آن دو را به یکدیگر مرتبط کند. مقدمه ب، ج و ه پیش‌تر در اصل دوم، قانونمندی علیت توضیح داده شده است. درباره مقدمه د، باید گفت که رویدادهای ذهنی، نسبت به رویدادهای فیزیکی، نقش علی دارند و این ویژگی سبب می‌شود آنها جزء رویدادهای فیزیکی قرار بگیرند. زیرا فرض معقول دیگری، در اینجا متصور نیست. به این معنا که چنانچه علیت رویداد ذهنی کاملاً جدای از رویداد فیزیکی فرض شود، فرض معقولی نیست. زیرا این دو با یکدیگر تعامل علی دارند و بنا بر

دیدگاه دیویدسن فقط یک جوهر وجود دارد و آن جوهر فیزیکی است که دارای دو نوع توصیف است: توصیف ذهنی و فیزیکی. پس علیت رویداد ذهنی در ارتباط با رویدادی فیزیکی معنا خواهد داشت. با این توضیح، مقدمه آخر نیز روشن می‌شود: چون رویدادهای ذهنی، واجد ویژگی‌های فیزیکی‌اند، لذا خود نیز رویدادی فیزیکی‌اند.

### بررسی اصل سوم

الف. اصل سوم دیویدسن بر این نکته تأکید دارد که قوانین رابط دقیقی میان رویدادهای ذهنی و فیزیکی وجود ندارد، لذا رویدادهای ذهنی، به اعتبار ویژگی‌ها یا توصیفات ذهنی، ضمن قوانین دقیق قرار نمی‌گیرند. اما در پاسخ می‌توان به این نظر اشاره کرد که چنان‌که در علوم به جز علوم پایه مانند فیزیک، قوانین با قید «در شرایط متعارف» یا با حفظ سایر شرایط بیان می‌شوند و کارکرد لازم، برای تبیین نظریه‌ها و روابط علی میان رویدادهای مطرح در آن علوم را دارند، چه ایرادی وجود دارد که در تبیین رابطه میان امور ذهنی و فیزیکی نیز، قوانین غیردقیقی به کار گرفته شود و نقش علی نیز میان آنها محفوظ باشد.

فودر معتقد است، چنانچه قانونی وجود داشته باشد، با قید حفظ سایر شرایط که امور ذهنی را به امور فیزیکی مرتبط کند، برای تبیین پدیده‌ها، کفایت قانونی (nomological sufficiency) دارد (Fodor, 1994: 152-154); زیرا به نظر وی، آنچه در علیت لازم است، وجود نظمی قانونمند (nomological regularity) است که در این موارد موجود است.

ب. استدلال دیویدسن بر بی‌قانونی امور ذهنی، مبتنی بر تحلیل او از علیت، بر اساس اصل قانونمندی علیت است. اما چنانچه تقریر دیگری از علیت مطرح شود که در آن، روابط میان رویدادها، نه بر اساس قوانین، بلکه بر مبنای شرطی‌های خلاف واقع تبیین گردد (see, Levis, 1986: 159-171)، رابطه علی امور ذهنی با فیزیکی نیز، به نحو روشنی تبیین‌پذیر خواهد بود. بر اساس شرطی‌های خلاف واقع، مفهوم علیت در گزاره «الف، علت ب است» آن است که اگر الف رخ نمی‌داد، ب محقق نمی‌شد. در خصوص رویدادهای ذهنی نیز، وقتی گفته می‌شود حالت ذهنی A علت حالت فیزیکی B است، مثلاً تمایل به نوشتن، علت نوشتن است، به این معنا است که اگر حالت ذهنی A نمی‌بود، حالت فیزیکی B نیز موجود نمی‌شد. لذا می‌توان رویدادهای ذهنی را بر اساس ویژگی‌های ذهنی، علت رویدادهای

فیزیکی دانست. این علّیت، مبتنی بر صادق بودن شرطی‌های خلاف واقع ذهنی فیزیکی است و چون این نوع شرطی‌ها گاه صادق‌اند، لذا علّیت ذهنی امکان‌پذیر است.

ج. دیویدسن رویدادهای ذهنی را واجد توصیف‌های فیزیکی می‌داند و بر تحویل‌نکردن امر ذهنی به فیزیکی تأکید می‌کند. این دو نظر مستلزم این‌همانی مصداقی امور ذهنی و فیزیکی جزیی است که دیویدسن به آن باور دارد. اما روشن است که هیچ رویداد فیزیکی جزئی را نمی‌توان با رویداد ذهنی جزئی دیگری، یکسان دانست. زیرا رویدادهای ذهنی، حدود مشخص مکانی یا زمانی ندارند (Latham, 2003: 10) تا جزئیات آن را در سطح سلول‌های مغزی معین کرد. حتی در خصوص رویدادهای فیزیکی نیز، بنا بر فیزیک ذرات، این مسئله محل تردید واقع شده است که رویدادهای فیزیکی جزئی، دارای مرزهای مشخصی باشند.

د. نهایتاً آنکه، دیدگاه دیویدسن در تحلیل رابطه امور ذهنی با فیزیکی، به شبهه‌پدیده‌انگاری مصداقی منجر می‌شود. بر اساس این دیدگاه، رویدادهای فیزیکی، علّت رویدادهای ذهنی‌اند و علّیت، فقط علّیت فیزیکی است و رویدادهای ذهنی، هیچ‌گونه نقش علّی ندارند. به تعبیر دقیق‌تر، دیدگاه دیویدسن در معرض شبهه شبهه‌پدیده‌انگاری است (مسئله، ۱۳۸۸: ۲۶۹؛ McLaughlin, 1995: 28; Kim, 1998: 138). زیرا میان ویژگی‌هایی که به لحاظ علّی دخالت دارند و ویژگی‌های شبهه‌پدیده، تمایزی قائل نمی‌شود (دیویس، ۱۳۹۰: ۱۳۳) و چون تنها ویژگی‌های فیزیکی به جهت دارا بودن قوانین دقیق می‌توانند دخالت علّی داشته باشند، لذا ویژگی‌های ذهنی رویدادها از نظر دیویدسن باید شبهه‌پدیده تلقی شود. هرچند وی این شبهه و تمایز گفته‌شده را رد می‌کند (Davidson, 1995: 5-6). به این ترتیب، بنا بر نظر دیویدسن، امور ذهنی و فیزیکی که در سطح مصداق، این‌همانی دارند و علّیت ذهنی نیز، به علّیت فیزیکی تحویل برده نمی‌شود، امور ذهنی از نظر مصداقی فاقد جنبه علّی خواهند بود.

#### ۱.۴. اصل وقوع تبعی

اصل دیگری که در یگانه‌انگاری بی‌قانون دیویدسن مطرح است، وقوع تبعی است. وی، با آنکه وجود قوانین دقیق، میان پدیده‌های ذهنی و فیزیکی را نفی می‌کند، اما معتقد است رابطه میان آنها اتفاقی هم نیست، بلکه حالت ذهنی، نسبت به حالت فیزیکی، وقوع تبعی دارد. وقوع تبعی به نظر وی، به این معنا است که ویژگی‌های ذهنی، به نحوی، وابسته یا تابع ویژگی‌های فیزیکی‌اند. یعنی ممکن نیست دو رویداد در تمامی جهات فیزیکی یکسان باشند، اما در برخی جهات ذهنی،

با یکدیگر تفاوت داشته باشند یا آنکه یک پدیده نمی‌تواند بدون تغییر در جهت فیزیکی، از نظر ذهنی تغییر کند (Davidson, 2006: 389). توصیف دیویدسن از وقوع تبعی، سه ویژگی دارد: تحویل‌ناپذیری (Irreducibility)، هم‌تغییری (Covariation) و وابستگی (Dependency). ویژگی نخست به این نکته اشاره دارد که ویژگی ذهنی قابل تحویل به ویژگی فیزیکی نیست. در نظریه این‌همانی مصداقی دیویدسن، برخلاف این‌همانی نوعی، این تحویل ناممکن است. بر اساس ویژگی دوم، پدیده‌های تابع، با تغییرات در متبوع متعین می‌شوند؛ به این معنا که تغییر در تابع، ضرورتاً وابسته به تغییر در متبوع است نه بالعکس. ویژگی وابستگی بیانگر آن است که پدیده تابع از پدیده متبوع پدید می‌آید و در وجود و صفات خود، وابسته به متبوع است. این وابستگی البته، یک‌طرفه و نامتقارن است (نک. مسلین، ۱۳۸۸: ۲۴۱-۲۴۲/Maslin, 2001: 164-166/۲۴۲) بنابراین، وجود پدیده ذهنی و ویژگی‌های آن، به وسیله پدیده فیزیکی تعیین می‌یابد و هر گونه تغییری در شرایط فیزیکی، منجر به تغییری در حالت ذهنی خواهد شد.

### بررسی اصل چهارم

الف. نخستین نکته‌ای که به نظر می‌رسد، آن است که سخن دیویدسن در تبیین وقوع تبعی، فاقد هر گونه استدلالی است. وی فقط به توصیف و بیان ویژگی‌های این نوع رابطه می‌پردازد و دلیلی برای آن ذکر نمی‌کند؛ اینکه چرا رابطه امر ذهنی با فیزیکی بر اساس وقوع تبعی است؟ و چرا پدیده ذهنی، تابع و فیزیکی متبوع است؟ هرچند او دلیلی بر این نوع رابطه بیان نکرده است، اما بر اساس آنکه او فقط به یک جوهر باور دارد و آن جوهر فیزیکی است، لذا دیدگاه او، صورت ضعیفی از فیزیکالیسم است. هرچند این جوهر فیزیکی، توصیف‌های ذهنی هم دارد. از این‌رو پدیده فیزیکی، متبوع و پدیده ذهنی، تابع خواهد بود و پدیده ذهنی نمی‌تواند مستقل و مجزا از پدیده فیزیکی، تحقق داشته باشد.

ب. ادعای دیویدسن آن است که حالات ذهنی، تماماً به وسیله ویژگی‌های فیزیکی تعیین می‌یابند و هر تغییری در ویژگی‌های ذهنی، همواره، همراه با تغییری در ویژگی‌های فیزیکی است (Davidson, 1995: 7). اما با توجه به دیدگاه دیویدسن درباره تفاوت دو قلمرو ذهنی و فیزیکی و اصول متفاوت حاکم بر هر یک از این دو و نبودن قوانین رابطی که این دو حوزه مختلف را به یکدیگر مرتبط کند، فرض اینکه رویدادی فیزیکی، ویژگی‌های ذهنی متفاوتی

داشته باشد، بدون آنکه تفاوتی در ویژگی‌های فیزیکی آن رخ داده باشد، فرضی معقول و ممکن است. لذا تا زمانی که رویداد می‌تواند بدون ویژگی‌های ذهنی، ویژگی‌های فیزیکی خود را حفظ کند، ویژگی‌های ذهنی، نقشی در رابطه علی نخواهند داشت. نتیجه این سخن آن است که رویداد، می‌تواند ویژگی‌های ذهنی متفاوتی داشته باشد؛ ویژگی‌هایی که با تغییر ویژگی‌های فیزیکی، تغییر نمی‌کنند و وابسته به ویژگی‌های فیزیکی نیستند؛ و این با ایده وقوع تبعی دیویدسن، ناسازگار است.

ج. ادعای وقوع تبعی دیویدسن، فقط وقوع تبعی را، در یک وضعیت ممکن (یک جهان ممکن) مطرح می‌کند. یعنی در درون یک وضعیت ممکن، چنانچه دو رویداد، تفاوت ذهنی داشته باشند، به این معنا است که آنها تفاوت فیزیکی هم دارند. به عبارت دیگر، این دو رویداد در یک وضعیت ممکن یا جهان ممکن واحدی رخ می‌دهند. لذا می‌توان آن را وقوع تبعی در یک جهان دانست. در مقابل آن، ادعای وقوع تبعی در جهان‌ها قرار دارد که طبق آن: اگر رویدادی در جهان ممکن، ویژگی‌های ذهنی و فیزیکی خاصی داشته باشد، نمی‌تواند در هر جهان ممکن دیگری، همان ویژگی‌ها را دارا باشد (Kim, 1995: 60). بنابراین، دیدگاه دیویدسن وقوع تبعی را فقط در یک وضعیت ممکن تبیین می‌کند، نه وضعیت‌های ممکن.

### نتیجه

یگانه‌انگاری بی‌قانون دیویدسن، صورتی از فیزیکالیسم غیرتحویلی است. این دیدگاه به این همانی مصداقی باور دارد که بر اساس آن، تمامی رویدادها در سطح مصداق، فیزیکی‌اند؛ اما برخی از رویدادهای فیزیکی، به نحو ذهنی توصیف می‌شوند. با این حال، قوانین دقیقی وجود ندارد که ویژگی‌های ذهنی را با ویژگی‌های فیزیکی مرتبط کند. از این رو نمی‌توان حالات ذهنی را به حالات فیزیکی تحویل برد.

نظریه دیویدسن، یکی از تبیین‌های مادی‌انگاران از ذهن، ویژگی‌ها و حالات ذهنی است که با ابهام‌ها و اشکالات متعددی که دارد، نظریه کارآمدی نیست. با این حال، از ابتدا فیلسوفان در آن مناقشه کرده‌اند و نقطه آغازی برای برخی از مباحث جدید در فلسفه ذهن معاصر، محسوب می‌شود.

## منابع

۱. دیویس، مارتین (۱۳۹۰). *فلسفه ذهن*، ترجمه: مهدی ذاکری، تهران: انتشارات حکمت، چاپ اول.
۲. گلشنی، مهدی (۱۳۶۹). *تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر*، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۳. مسلین، کیت (۱۳۸۸). *درآمدی به فلسفه ذهن*، ترجمه: مهدی ذاکری، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
4. Armstrong, D. M.; Malcolm, N. (1984). *Consciousness and Causality*, Oxford: Blackwell.
5. Davidson, Donald (2006) "Mental Events", In *The philosophy of mind, classical problems contemporary issues*, (ed) Brian Beakly and peter Ludlow, the mit press, Cambridge.
6. ----- (2001). "Actions, Reasons and Causes", in: Davidson (ed.), *Essays on Actions and Events*, Oxford: Clarendon Press.
7. ----- (1994). Davidson in: S. Guttenplan (ed.), *A Companion to the Philosophy of Mind*, Oxford: Blackwell.
8. ----- (1995). "Thinking Causes", in: John Heil and Alfred Mele (eds.), *Mental Causation*, Oxford Clarendon Press.
9. Foder, Jerry. A. (1994) . "Making Mind Matter more", In: *A Theory of Content and other Essays*, mit press, Cambridge.
10. Kim, Jaegwon (1995) . "Concepts of Supervenience, In: *Supervenience and Mind, Selected Philosophical Essays*, Cambridge: Cambridge University Press.
11. ----- (1996). *Philosophy of Mind*, Boulder, Co: Westview Press.
12. Latham, Noa (2003). "What is token Physicalism?" available at: <http://phil.ucalgary.ca/manageprofile/profiles/noalatham/> In: *Pacific Philosophical Quarterly*, 84, <http://philpapers.org/res/LAtwit>.
13. Lewis, David. (1986). *Causation*, in: philosophical papers, vol. 11, New York. Oxford, Oxford university press.
14. Maslin, K.T. (2001). *An introduction to the philosophy of mind*, UK, Polity press in association with Blackwell.
15. Mclaghlin, Brian. P. (1995). "On Davidson's Response to the Charge of Epiphenomenalism" in: John Heil and Alfred R. Mele (eds.), *Mental Causation*, Oxford: Clarendon Press.